

منطق فعالیت اقتصادی

از دیدگاه علامه طباطبایی در مقایسه با اقتصاد کلاسیک

smk_rajace@yahoo.co.uk

سید محمد کاظم رجایی / دانشیار گروه اقتصاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
دریافت: ۱۳۹۴/۱۲/۲۲ - پذیرش: ۱۳۹۵/۰۴/۲۸

چکیده

انسان اقتصادی در اقتصاد کلاسیک، انسانی خودخواه، مادی‌گرا و لذت‌طلب بوده و در پی بیشینه‌سازی نفع مادی شخصی است. وی در تولید به دنبال بیشینه‌سازی سود مادی شخصی و در مصرف جوایب بیشینه‌سازی مطلوبیت؛ یعنی لذت مادی محض، می‌باشد. نفع مادی شخصی ملاک رجحان و انتخاب انسان اقتصادی است. در این مقاله با استفاده از روش تحلیلی به بررسی دیدگاه علامه طباطبایی در مورد منطق فعالیت اقتصادی می‌پردازیم. فرضیه تحقیق این است که علامه طباطبایی پی‌گیری نفع شخصی، لذت و الم فطری را منطق تصمیم‌گیری انسان اقتصادی می‌داند. بنا به یافته‌های تحقیق، علامه معتقدند منافع و لذت‌های فطری، عمل و متعلقات عمل انسان را در نظر وی زینت می‌دهد. با وجود این، ما با سه نوع لذت مادی، فکری مطابق با فطرت، و فکری مخالف با فطرت و موافق هواهای نفسانی مواجهیم. نوع اول و دوم هماهنگ با فطرت، مقدمی و سازگار با هدایت تشریحی است؛ اما نوع سوم منشأ اختلاف و استخدام انسان‌ها توسط یکدیگر است. انبیا و اولیاء الهی به همراه کتب آسمانی آمده‌اند تا انسان را به سمت لذت با دوام سوق دهند؛ لذتی که مطابق با فطرت است. هدایت تکوینی همراه با هدایت تشریحی در جهت‌دهی انسان به کمال حقیقی و سعادت یا لذت با دوام هماهنگ است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد اسلامی، اقتصاد کلاسیک، نفع شخصی، منطق فعالیت اقتصادی، انسان اقتصادی، لذت و رنج.

طبقه‌بندی JEL: B۱۲، B۲۳، B۴۹، P۴.

مقدمه

پس از دوران روشنگری و همزمان با اکتشافات جدید علمی نظیر کشف قانون جاذبه عمومی و پیشرفت مکانیک، تصویر جدیدی از جهان به مثابه ماشینی پیچیده ترسیم شد؛ جهانی که قوانین تغییرناپذیری بر آن حاکم است. در این نگرش، طبیعت قانونمندی‌های ثابت و تغییرناپذیری دارد. این قانونمندی‌ها، زمینه‌های بقا و دوام انسان و طبیعت را فراهم می‌سازد. وظیفه تبیین و شناسایی این قوانین بر عهده علوم گذاشته شد. در این دیدگاه، خداوند آفریدگاری است که قوانین طبیعی را آفریده و اداره جهان را به آن سپرده است. در چنین جهانی، انسان تنها باید به تطبیق رفتار خود با قوانین طبیعی، که خداوند آفریده، بپردازد. بر این اساس، خداوند به صورت فعال در امور جهان دخالت نمی‌کند؛ بلکه همچون ساعت‌سازی است که ساعت را خلق کرده، به حرکت درآورده و رها ساخته است.

آدام اسمیت تأکید می‌کند که برای رسیدن به نتایج مطلوب اجتماعی، نیاز به دخالت الهی نیست؛ بلکه فعالیت‌های ناهماهنگ افراد جویای منافع شخصی، این آرزو را برآورده می‌کند (بدن، ۱۳۵۶، ص ۱۹۳؛ هادوی‌نیا، ۱۳۸۳، ص ۴۵). هابز پیروی از نفع شخصی را نقطه شروع انگیزش و تحریک افراد معرفی می‌کند. وی تمایلات و نفرت را مبنای پیدایش تکالیف و مشاجرات می‌داند؛ ولی همه را به نفع شخصی بر می‌گرداند. جان لاک خوب را چیزی می‌داند که سبب لذت شود، یا از رنج و الم بکاهد. وی، در مقابل، بد را آن چیزی می‌داند که باعث الم شود، یا لذت را کاهش دهد. لاک نفع شخصی را فضیلتی اخلاقی معرفی نموده و معتقد است با پیروی از نفع شخصی، جامعه به صورت غیرمستقیم منتفع خواهد شد. هیوم نیز از بنیانگذاران مکتب اصالت نفع است. از نظر او، منشأ اصلی تهییج ذهن انسان، لذت و الم است؛ به گونه‌ای که در غیاب آن‌ها اراده‌ای برای انجام کارها به وجود نمی‌آید (رک: جابری، ۱۳۸۸، ص ۱۴۳). به نظر او، سرشت روانی ما به گونه‌ای است که تنها امیال می‌توانند مرکز انگیزش باشند (تامز، ۱۳۸۴، ص ۲۹).

این مقاله بدنبال بررسی منطقی فعالیت اقتصادی از دیدگاه علامه طباطبائی در مقایسه با دیدگاه اقتصاد متعارف است. در واقع، مقاله در مقام پاسخ به این پرسش است که از نگاه علامه طباطبائی، آیا وجود نفع شخصی و حس لذت طلبی در وجود انسان برای حرکت دادن او به سمت و سوی رفتار بهینه در راستای سعادت او کافی است؟ در مقام پاسخ به این پرسش؛ پس از اشاره‌ای مختصر به دیدگاه اقتصاد کلاسیک در مورد انسان اقتصادی، به بررسی دیدگاه مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر میزان می‌پردازیم. روش تحقیق مراجعه به متن و تتبع در تفسیر شریف میزان و استخراج دیدگاه علامه درباره موضوع است.

پیشینه بحث

در رابطه با دیدگاه علامه طباطبایی در زمینه منطق فعالیت اقتصادی منبع مستقلی یافت نشد. با وجود این، دیدگاه علامه درباره موضوع در مجموعه بیست جلد المیزان به صورت پراکنده وجود دارد. همچنین کتب مشهور اخلاقی مانند: «معراج السعاده» ملا احمد نراقی، «جامع السعادات» ملا مهدی نراقی، «مبادی اخلاق در قرآن» و «مراحل اخلاق در قرآن» آیت الله جوادی آملی و «اخلاق در قرآن» آیت الله مصباح یزدی بحث لذت و الم را مورد بررسی قرار داده‌اند.

کتب و مقالات متعددی به صورت مستقل یا استطرادی به بحث از انسان اقتصادی پرداخته‌اند. ایرج توتونچیان (۱۳۶۳) در کتاب «تئوری تقاضا و تحلیل اقتصادی انفاق» (۱۳۶۳)، سید کاظم صدر (۱۳۷۴) در کتاب «اقتصاد صدر اسلام» (۱۳۷۴)، سیزده تن از محققان اقتصاد اسلامی (۱۳۷۵) در کتاب «مباحثی در اقتصاد خرد نگرش اسلامی»، محمدجعفر انصاری و همکاران (۱۳۷۸) در کتاب «درآمدی به مبانی اقتصاد خرد با نگرش اسلامی» (۱۳۷۸)، یدالله دادگر (۱۳۷۸) در کتاب «نگرشی بر اقتصاد اسلامی، معرفت‌ها، ارزش‌ها و روش‌ها»، مرتضی عزتی (۱۳۷۸، ۱۳۸۲)، در کتاب «ایمان، عقلانیت و رضایت خاطر» و مقاله «اثر ایمان مذهبی بر رفتار مصرف‌کننده»، سیدرضا حسینی (۱۳۸۲، ۱۳۷۹) در کتاب «الگوی تخصیص درآمد و رفتار مصرف‌کننده مسلمان» و مقاله «مفروضات نظریه رفتار مصرف‌کننده در اقتصاد اسلامی»، علی اصغر هادوی‌نیا (۱۳۸۳) در کتاب «انسان اقتصادی از دیدگاه اسلام»، سیدحسین میرمعزی (۱۳۸۴) در مقاله «الگوی مصرف کلان در جامعه اسلامی، سیدمحمد کاظم رجایی (۱۳۸۶، ۱۳۸۹) در دو مقاله «بازار اسلامی در مقایسه با بازار رقابت کامل» و «منحنی تقاضا در بازار اسلامی» و علی جابری (۱۳۸۸) در پایان نامه دکتری با عنوان: «تحلیل و بررسی علم اقتصاد متعارف و علم اقتصاد اسلامی» به این موضوع پرداخته‌اند.

مزیت مقاله حاضر نسبت به آثار پیشین، استخراج دیدگاه علامه طباطبایی در زمینه منطق فعالیت اقتصادی است. این دیدگاه با وجود داشتن وجه اشتراک با سایر نظریه‌ها، حاوی ایده‌های بدیعی است که آن را از سایر دیدگاه‌ها متمایز می‌سازد.

منطق فعالیت اقتصادی در اقتصاد کلاسیک

هابز پیروی از نفع شخصی را نقطه شروع انگیزش و تحریک افراد معرفی می‌کند. جان لاک، خوب را چیزی می‌داند که سبب لذت شود یا از رنج و الم بکاهد؛ در مقابل، بد را آن چیزی می‌داند که باعث الم شود یا لذت را کاهش دهد (مک ایتایر، ۱۳۷۹، ص ۳۲۱). همچنین برناردو مندویل (۱۷۳۳-۱۶۷۰) نفع

شخصی را یک فضیلت اخلاقی معرفی نموده و معتقد است با پیروی از نفع شخصی، جامعه به صورت غیر مستقیم منتفع خواهد شد (دادگر، ۱۳۸۴، ص ۶۷). هیوم نیز از بنیانگذاران مکتب اصالت نفع است. از نظر او، منشأ اصلی تهییج ذهن انسان لذت و الم است؛ به گونه‌ای که در غیاب آن‌ها اراده‌ای برای انجام کارها به وجود نمی‌آید (رک: مک ایتنایر، ۱۳۷۹، ص ۱۹۰؛ جابری، ۱۳۸۸، ص ۱۴۳).

گرچه ریشه‌های بحث مطلوبیت در دیدگاه‌های اپیکور در یونان قدیم، هابز (۱۶۷۹-۱۵۸۸) و لاک (۱۷۰۴-۱۶۳۲)، هیوم و آدام اسمیت بیشتر با عنوان نفع شخصی مشهود است، ولی بتنام این نظریه را در کتاب «معرفی اصول اخلاق و قانونگذاری» به خوبی تدوین و تبیین کرد. او به عنوان پایه‌گذار نظریه مطلوبیت‌گرایی مطرح است و جونز و گوسن بحث مطلوبیت را از او گرفته‌اند. می‌توان مفهوم و مبانی این واژه را به خوبی از عبارات وی به‌دست آورد. او می‌نویسد:

سرنوشت بشر در حاکمیت دو فرمانروای چیره‌دست به نام لذت و الم، قرار دارد. تنها این دو فرمانروا می‌گویند چه کاری باید انجام دهیم. از یک طرف، معیار صحیح و غلط بودن و از طرف دیگر، زنجیره علت‌ها و معلول‌ها به تخت این فرمانرواها بسته است. آن‌ها به ما نسبت به تمام آنچه باید انجام دهیم، نسبت به تمام آنچه باید بگویم و هرچه باید فکر کنیم حکم می‌کنند. هر تلاشی که ما بتوانیم بکنیم، پیروی و انقیاد ما را می‌سازد و برای اثبات و تثبیت آن خدمت خواهد کرد. ممکن است فرد در گفتار وانمود کند که از اطاعت آن امپراطور سرباز زده، ولی در واقع او پیرو باقی مانده است. همزمان همه تحت سلطه او هستند. اصول مطلوبیت این انقیاد و پیروی را شناسایی کرده و آن را برای بنیان آن نظام فرض می‌کنند. در این باب به دقت و متافیزیک نیاز نداریم... لازم نیست به آثار افلاطون یا ارسطو مراجعه و استناد کنیم. لذت و الم همان چیزهایی هستند که هر کس احساسشان می‌کند (بتنام، ۱۷۸۱، فصل اول).

در اقتصاد کلاسیک که ریشه در اندیشه‌های لذت‌گرایی بتنام دارد، سعادت انسان به‌سادگی برای خود او قابل درک است و نیازی به متافیزیک یا استدلال‌های افلاطون و ارسطو برای تبیین سعادت و شقاوت انسانی نیست. همچنان‌که نیازی به راهنما و هادی حس نمی‌شود. هر انسانی تلاش می‌کند لذت خویش را افزایش و از رنج و الم خود بکاهد. وی همین معیار را به جامعه تسری می‌دهد. از طرفی دیگر، جان استوارت میل، جونز و گوسن، همین برداشت از مطلوبیت با همان مبانی بتنامی، را به عنوان منطبق انسان اقتصادی در فعالیت‌های اقتصادی معرفی می‌کنند.

منطق انسان اقتصادی از دیدگاه علامه

برای فهم منطق فعالیت انسان اقتصادی از دیدگاه علامه طباطبائی، تبیین دیدگاه ایشان نسبت به ماهیت انسان، انواع لذت و کارکرد هدایت‌تکوینی و تشریحی الهی ضروری است.

حقیقت انسان؛ موجودی مستقل و مرکب از جسم و روح

انسانی که هم‌اینک نسلش بر روی زمین زندگی می‌کند، نوعی مستقل است؛ که خدای تعالی او را از خاک آفریده است. روزگاری بود که آسمان و زمین و همه موجودات زمینی بودند، ولی از این نسل بشر هیچ خبر و اثری نبود. آن‌گاه خداوند متعال از این نوع، یک مرد و یک زن خلق کرد. نسل فعلی بشر به آن دو نفر می‌رسد. به عبارت دیگر، نوع انسان که نسلش بر روی زمین زندگی می‌کند، نوع تکامل یافته دیگر حیوانات یا غیر آن‌ها نیست؛ بلکه نوعی مستقل است که خدای متعال او را از مواد زمین آفرید (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۱۲؛ ج ۳، ص ۲۱۲).

خداوند انسان را از دو جزء بدن و جوهر مجرد نفس و روح ترکیب کرد. تا زمانی که انسان در دنیای زندگی می‌کند این دو متلازم و با یکدیگرگراند. با فوت انسان، بدنش می‌میرد، ولی روحش همچنان زنده می‌ماند، و انسان (که حقیقتش همان روح است) به سوی خدای سبحان باز می‌گردد (همان، ج ۲، ص ۷۲ و ۱۱۳؛ با استناد به آیات: سجده: ۱۱ و مؤمنون: ۱۶).

امتیازهای انسان در قیاس با دیگر آفریدگان، مرهون ویژگی‌های روحانی او است. ارزش‌های معنوی و الهی انسان از روحش برمی‌خیزد. ساحت مادی انسان، می‌تواند زمینه‌ساز رشد و کمال معنوی و سعادت جاودانه او باشد. نیت‌ها و اعمال نیک و بد در زندگی فردی و اجتماعی، آهسته و پیوسته، به آدمی هویتی مثبت یا منفی می‌بخشند و او را به والاترین یا پست‌ترین جایگاه‌های هستی می‌رساند. انسان در نهاد خویش، دارای نیازهای مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، و فردی و اجتماعی است. زنجیره این نیازها بر پایه اهداف نزدیک، میانی و نهایی اولویت‌بندی می‌شود.

کسی که انسان را مرکب مادی محدود در زندگی میان تولد و مرگ می‌بیند، سعادت برای خود را جز سعادت مادی نخواهد دید. وی در رفتار و فعالیت‌هایش هدفی جز کسب مال و مقام نخواهد داشت، و هم و غمش بهره‌مندی از لذات دنیا و دستیابی به لذات مادی خواهد بود (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۹، ص ۲۷۰).

بقاء انسان پس از مرگ و یکسانی انسان دنیا و آخرت

کفار، مردن بدن را مردن آدمی می‌پندارند. آنان با تعجب می‌پرسند: آیا پس از مرگ و متلاشی شدن اعضای بدن و مستهلک شدن در زمین، دوباره زنده می‌شویم؟ خدای متعال در پاسخ می‌فرماید: آنچه در زمین مستهلک می‌شود، شما نیستید، بدن شما است. اما خود شما را ملک‌الموت می‌گیرد، و ضبط می‌کند. پس شما غیر آن بدن هستید که در زمین دفن می‌شود. آنچه در زمین پنهان می‌شود، بدن‌ها است؛ اما انسان‌ها که همان نفوس بشری می‌باشند، از بین رفتنی و مستهلک شدنی نیستند (همان، ج ۲، ص ۱۱۲).

انسان آخرت، همان انسان دنیا است. نیازمندی‌های آخرت انسان، همان نیازمندی‌های دنیای اوست. آنچه در دنیا وسیله کمال او می‌شود، در آخرت نیز همان وسیله کمال اوست. مطالب و اهدافش همان مطالب و اهداف است. تنها تفاوت میان دنیا و آخرت مسئله بقا و زوال است. خدای سبحان درباره نعمت‌های زمینی می‌فرماید: «ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» (آل عمران: ۱۴)؛ «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْأَخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ» (رعد: ۲۶). در این دو آیه، زندگی دنیا وسیله زندگی آخرت و متاع آن نامیده شده است؛ متاعی که صاحبش از آن بهره‌مند می‌شود. رسول خدا ﷺ در این زمینه می‌فرماید: «کما تعیشون تموتون، و کما تموتون تبعثون»: آن‌طور که زندگی می‌کنید، خواهید مُرد؛ و آن‌گونه که بمیرید، زنده می‌شوید (طباطبائی، ۱۷۴۱، ج ۲، ص ۱۱۲).

هدایت تکوینی انسان در مسیر کمال طبیعی ادراکات انسان و هدایت تکوینی به سمت فعالیت از جمله فعالیت اقتصادی

آن روز که خداوند بشر را آفرید، گوش، چشم و قلب در او قرار داد و شعور را در او به ودیعه گذاشت. در نتیجه، نیروی ادراک و فکر در او پدید آمد. انسان به وسیله این ادراک حوادث و موجودات پیش از خود، عصر خود و آینده را نزد خود حاضر می‌بیند. به عبارت دیگر، انسان به دلیل داشتن نیروی فکر، تاحدودی به حوادث احاطه دارد (همان، ج ۲، ص: ۱۱۴؛ با استناد به آیات: علق: ۵؛ نحل: ۷۸؛ بقره: ۳۱).

همچنین خداوند متعال برای او سنخی از وجود اختیار کرده که قابل ارتباط با تمامی اشیاء عالم است و می‌تواند از هر چیزی به صورت مستقیم و غیر مستقیم استفاده کند. با دقت در فعالیت‌های انسان، مشاهده می‌شود که تدبیرهای دقیقی در صنعت به کار می‌برد و با فکر، شیوه‌ها و راه‌های دقیقی برای خود درست می‌کند. همچنین خداوند هر آنچه در زمین است را، برای فعالیت اقتصادی و طلب فضل الهی، مسخر انسان ساخت.

انسان با داشتن نیروی فکر و تسخیر موجودات توانست علوم طبقه‌بندی شده‌ای برای تصرف در اشیاء و تحول در آنها (فعالیت اقتصادی) تدوین کند و بر سایر موجودات تاثیر بگذارد. در نتیجه از موجودات عالم برای حفظ وجود و بقای خود استفاده کند.

ادراکات انسان یکسان نیستند، بعضی از ادراکات بشر تنها جنبه حکایت و نشان دادن موجودات خارجی را دارند، و منشا اراده و عملی در ما نمی‌شوند؛ نظیر آن کلیاتی که درک آن نه اراده‌ای در ما ایجاد می‌کند و نه باعث صدور عملی از ما می‌شود، بلکه تنها چیزهایی که در خارج است را برای ما

حکایت می‌کنند. در مقابل، ادراک‌های دیگری داریم، که تنها در موردی به آنها می‌پردازیم که بخواهیم به کارش بزنییم، و آن‌ها را وسیله و واسطه به دست آوردن کمال و یا مزایای زندگی خود کنیم. هیچ فعلی از افعال ما خالی از آن ادراکات نیست. ادراکاتی مانند آنچه باید (نباید) انجام شود، مانند: عدل نیکو، و ظلم قبیح است، ادراکاتی هستند که ما چاره‌ای جز به‌کارگیری آن‌ها نداریم. هیچ رفتاری از رفتارهای ارادی انسان جز به واسطه این ادراکات انجام نمی‌پذیرد.

ادراکات نوع دوم همانند ادراکات نوع اول به وسیله احساسات درونی که توسط قوای فعال درون انسان مانند شهوت و غضب به انسان الهام شده، فراهم می‌شود. قوه اشتها یا شهوت درون انسان، او را به سمت عمل و فعالیت سوق می‌دهد. همچنان‌که، این قوا موجب نفرت انسان از آنچه سازگار با طبع نباشد و رنج‌آور باشد، می‌شود. این قوا موجب پیدایش صورت‌هایی از احساسات مانند حب و بغض، شوق و میل و رغبت در انسان می‌شود. سرانجام این احساسات انسان را به اعتبار این علوم و ادراکات (معنی حسن و قبح و امثال این‌ها) بر می‌انگیزد و با واسطه شدن آن‌ها میان ما و اشیاء خارجی، عمل بر طبق آن‌ها انجام گرفته و هدف تأمین می‌شود. این‌گونه ادراکات را علوم عملی می‌نامیم (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲ ص ۱۱۵).

از قرآن کریم استفاده می‌شود که فجور و تقوی با الهام فطری الهی برای انسان مشخص و معلوم است. این فجور و تقوی از جمله علوم عملیه‌ای است که به نفس نسبت داده شده و ارزشی خارج از نفس انسانی ندارد (همان، ج ۲، ص ۱۱۶ با استناد به آیه: شمس: ۸). همچنین خداوند متعال در آیه ۶۴ سوره عنکبوت می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». لعب، حقیقتی جز خیال ندارد. مقام، ریاست، ملکیت، تقدم و تاخر و امثال این‌ها نیز همه امور خیالی هستند که در خارج از ذهن فرد واقعیتی ندارند. زندگی دنیا، لهو و لعب است؛ به این معنی که آنچه در خارج وجود دارد، حرکات طبیعی می‌باشد که انسان با آن‌ها در ماده تصرف می‌کند. برای مثال آنچه در واقع از «انسان رئیس» موجود است؛ انسانیت اوست؛ اما ریاست او وهم و خیال است. همچنین آنچه از «لباس مملوک»، موجود است، لباس است؛ اما ملکیت امری اعتباری است.

خدای سبحان، علوم و ادراکات عملی (نوع دوم) را به انسان الهام کرد تا او را برای ورود در مرحله عمل و تصرف در عالم هستی (فعالیت اقتصادی) آماده نماید. خدای متعال، همه هستی را هدایت تکوینی کرد و فرمود: «الَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰). همچنین فرمود: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى» (اعلی: ۳). هدایت مزبور، به تمامی موجودات تعلق دارد. خداوند هر موجودی را به سوی کمال مخصوص خودش هدایت کرد و او را برای حفظ وجود و بقای نسلش به فعالیت‌های مخصوص

به خودش سوق داد. در آیه ۸ سوره شمس، از برخورداری انسان از این نوع هدایت یاد شده است: «و نَفْسٍ وَاٰمِرًا سَوَآءًا فَاٰلَٰهَمَهَا فُجُوْرًا وَّ تَقْوَاٰهَا» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۱۱۶).

نمونه‌ای از نوع انسان مادی حس‌گرای لذت طلب در قرآن

قرآن مجید در ضمن بیان سرگذشت بنی اسرائیل، آن‌ها را افرادی می‌داند که جز لذت مادی زندگی ظاهری، که با حس درک می‌کردند، چیز دیگری را قبول نداشتند. آن‌ها در برابر لذت مادی محسوس تسلیم بودند و فراتر از حس را نمی‌پذیرفتند. در نتیجه، عقل و اراده آنان مطیع فرمان حس و ماده شد؛ جز آنچه حس و ماده تجویز می‌کرد، جائز نمی‌دانستند، و غیر آن را اراده نمی‌کردند. همین فرمان‌برداری از حس، سبب شد که هیچ سخنی را نپذیرند، مگر آن‌که حس آن را تأیید کند (همان، ج ۱، ص ۲۱۰).

تسلیم شدن بنی اسرائیل در برابر محسوسات، باعث شد که ماده پرستی را صحیح بدانند؛ بزرگان‌شان، یعنی کسانی که پول بیشتری داشتند، را نیکو می‌شمردند؛ گرچه حق نباشد. پستی و کوته فکری آنان باعث شد که در گفتار و کردار دچار تناقض شوند. آنان دنباله‌روی دیگران در غیر محسوسات را، گرچه صحیح باشد، تقلید کورکورانه خوانده و مذمت می‌کردند. در مقابل، آن‌ها دنباله‌روی دیگران در امور محسوس، مادی و سازگار با هوسرانی را، گرچه خلاف باشد، می‌ستودند (همان، ج ۱، ص ۲۱۰). چنین روحیه‌ای، باعث رام شدن آنان در برابر زورگویان و پذیرش اطاعتشان شد.

تمدن امروزی غرب نیز به همان بلا مبتلا شده است؛ چرا که ادله غیر حسی، قبول نمی‌شود؛ برای آنچه منافع و لذائد حسی و مادی را تأمین کند، دلیلی درخواست نمی‌شود. از این‌رو، احکام غریزی انسان به کلی باطل شده، معارف عالیه و اخلاق فاضله از میان افراد رخت بر بسته، و انسانیت در خطر انقراض، و جامعه بشری در خطر شدیدترین فساد قرار گرفته است. بزودی همه انسان‌ها به این خطر واقف خواهند شد، و ثمره تلخ این تمدن را خواهند چشید (همان).

نفع شخصی، لذت و الم فطری، هدف انسان در فعالیت‌های اقتصادی

علامه طباطبائی در نقد دیدگاه برخی مفسران که «لَا اُحِبُّ الْاٰفَلِیْنَ» را دلیلی عامیانه بر اثبات خداوند دانسته و پرستش و عبودیت خداوند را بر پایه دلیل نفع شخصی توجیه می‌کنند، می‌نویسد: «این برهانی یقینی و بر مبنای محبت و عدم محبت است». وی در ادامه چنین استدلال می‌کند:

واضح است که اگر انسان پروردگار خود را پرستش می‌کند، برای این است که او پروردگار انسان

است و او را تدبیر می‌کند. خداوند حیات، روزی، سلامتی، فراوانی نعمت، امنیت، قدرت، علم و سایر نیازمندی‌های انسان را به او افزوده کرده است. این از فطریات انسان است که کسی که برای رفع نیازمندی‌هایش به او کمک کند، را دوست می‌دارد. هیچ شکاکی در این مسئله شک ندارد که انسان خداوند را برای جلب منفعت و دفع ضرر یا هر دو دوست می‌دارد (علامه طباطبایی، ۱۴۱۷ق.، ج ۷، ص ۱۸۵)

علامه در تفسیر آیه ۱۰۸ سوره انعام «كَذَلِكَ زَيْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» می‌نویسد:

زینت چیز زیبا و دوست داشتنی است که ضمیمه چیز دیگری می‌شود و آن را مرغوب و محبوب قرار می‌دهد. طالب زینت به طمع رسیدن به آن حرکت می‌کند و در نتیجه از فواید آن چیز هم منتفع می‌شود. مانند لباس زیبا که انسان آن را به جهت زیبایش می‌پوشد و ضمناً بدنش نیز از سرما و گرما محفوظ می‌ماند. اراده خدای متعال بر این تعلق گرفته که بشر تا مدت معینی در گروه‌های متعدد در این دنیا زندگی کند و زندگی مادی خود را با اعمال قوای فعاله خود ادامه دهد. وی با قوای حس ظاهری می‌فهمد که آنچه درک کرده به نفعش و یا ضررش می‌باشد و با قوای باطنی تصرف می‌کند. در نتیجه چیزهایی را می‌خورد، آشامیدنی‌ها را می‌آشامد، با همسر خود معاشرت می‌کند، لباس می‌پوشد، برای خود مسکن تهیه می‌کند و سرانجام منافع را جلب و ضررهایی را از خود دفع می‌نماید. خداوند در تمام این تصرفات، لذایذی را برای انسان قرار داده تا آن‌ها را بچشد. در این تصرفات تنایجی قرار داده که متنها الیه همه آن نتایج؛ سعادت واقعی و حقیقی زندگی است. انسان در هر عملی که انجام می‌دهد، لذتی یا هدف زندگی را در نظر می‌گیرد که یا با لذت مادی و بدنی (مانند لذت غذا، نوشیدنی، معاشرت و مانند آن)، و یا با لذت فکری (مانند لذت ترقی، انس، مدح، فخر، نام نیک، انتقام، ثروت و امنیت و مانند اینها) همراه است (همان، ص ۳۱۵).

از نگاه علامه طباطبائی، لذایذ عمل و متعلقات عمل انسان را در نظر وی زینت می‌دهند؛ خداوند به‌وسیله همین لذایذ آدمی را تسخیر کرده است. لذت سبب انجام افعال می‌شود. با تحقق آن، اهداف الهی و تکوینی مانند بقای شخص و دوام نسل محقق می‌شود. اگر در خوردن، آشامیدن و معاشرت لذتی نبود، انسان حاضر نمی‌شد. برای رسیدن به آن، این همه رنج و زحمت بدنی و نامالایمات روحی را تحمل کند. در نتیجه، نظام زندگی مختل می‌شد، افراد از بین رفته نوع بشر منقرض می‌گشت و فلسفه تکوین باطل و لغو می‌شد (همان).

علامه لذت‌ها را در سه گروه لذت‌های مادی، لذت‌های فکری مطابق با فطرت، و لذت‌های فکری مخالف با فطرت و موافق هواهای نفسانی جای می‌دهد. لذت مادی، لذتی است که لذیذ بودن آن طبیعی شیء لذیذ است، مانند طعم لذیذی که در انواع غذاها است. این‌گونه لذت‌ها، مستند به خلقت و

منسوب به خدای سبحان است. خداوند این نوع لذت را به منظور سوق دادن اشیا به سوی غایت و هدف تکوینی در آن‌ها قرار داده است؛ این کار کسی جز خدای متعال نیست؛ او است که هر چیزی را که آفریده، به سوی کمال وجودیش راهنمایی کرده است.

قسم دوم، لذت فکری است که هم زندگی دنیوی انسان را اصلاح می‌کند و هم نسبت به آخرت او زیانی وارد نمی‌کند. این قسم نیز مانند قسم اول، منسوب به خدای سبحان است. این نوع لذت از فطرت سالمی که خداوند مردم را بر اساس آن آفریده، ناشی می‌شود. یکی از مثال‌های روشن این گونه لذت، لذت ایمان است که به مقتضای آیه «حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ» (حجرات: ۷)، خداوند متعال حلاوت ایمان را در دل هر کس بخواهد قرار می‌دهد.

قسم سوم، لذت فکری موافق با هواهای نفسانی است. این نوع لذت، مایه بدبختی در دنیا و آخرت است؛ عبادت را تباه و زندگی را فاسد می‌سازد. فطرت ساده و سالم مخالف چنین لذتی است. احکام فطرت و افکاری که از فطرت منبث می‌شود، هیچ وقت با اصل فطرت مخالفت و ناسازگاری ندارد؛ زیرا خداوند متعال فطرت انسان را طوری تنظیم کرده که انسان را به سوی سعادتش سوق دهد. در نتیجه، هر حکم و فکری که مخالف با فطرت سالم باشد و سعادت آدمی را تأمین نکند، سرچشمه در فطرت ندارد؛ بلکه ریشه در وسوسه‌های شیطانی دارد. لذت‌های موهومی که انسان از انواع فسق و فجور احساس می‌کند، از این قبیل است. این گونه از لذت‌ها را خداوند در آیه ۳۹ سوره حجر به شیطان نسبت داده و از قول او چنین حکایت می‌کند: «الَّذِينَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأَعُوذَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». همچنین خداوند متعال در آیه ۶۳ سوره نحل می‌فرماید: «فَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ» (همان، ج ۷، ص ۳۱۵).

دلیل این که لذت نوع سوم، بدون واسطه به خدا نسبت داده نمی‌شود، این است که خدای متعال عالم خلقت را نظم بخشیده، هر چیز را به سمت هدفش هدایت کرده، سپس در فطرت انسان افکار و عقایدی قرار داد، تا اعمال خود را بر اساس آن انجام دهد و به سعادت برسد. ساحت ربوبی او منزله از این است که از این سنت جاری خود چشم پوشیده و امر به فحشا و نهی از معروف کند (همان). بنابراین، همچنان که استناد بدون واسطه دعوت به طاعت و معصیت و ایمان و کفر به خدای متعال صحیح نیست؛ استناد مستقیم میل طبیعی به اعمال نیک و بد به خدای متعال نیز صحیح نمی‌باشد (همان، ص ۳۱۸).

غریزه نفع شخصی و لذت و اله مقدمه وجود و بقاء طبیعی

علامه طباطبایی در تبیین هدف فعالیت اقتصادی توسط انسان اقتصادی مادی می‌نویسد:

کسی که وراء ماده چیزی نمی‌بیند و همه هستی را وجود مادی می‌داند و انسان را مرکب مادی محدود در زندگی میان تولد و مرگ می‌شناسد؛ سعادت خود را جز سعادت مادی نخواهد دید. وی در رفتارها و فعالیت‌هایش، هدفی جز کسب مزایای مادی مانند مال و فرزند و مقام و مانند آن نخواهد داشت. همه هم و غم وی بهره‌مندی از لذت‌های مادی دنیا است؛ آنچه هنگام مرگش به پایان می‌رسد (همان، ج ۱۹، ص ۲۶۹-۲۷۰).

همچنین علامه در این زمینه می‌نویسد:

بیزاری از ربوبیت چیزی که بقاء ندارد، نیز از فطریات اولیه بشر است. اگر طغیان غریزه حرص و یا شهوت نظر او را متوجه لذت‌های فانی کند و او را از دقت در این‌که این لذت بقایی ندارد، باز بدارد، در حقیقت انحراف از فطرت است. براین اساس، قرآن کریم در مذمت دنیا، به فانی بودن آن تمسک کرده و می‌فرماید: «مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ» (نحل: ۹۶)؛ «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى» (شوری: ۳۶). منظور حضرت ابراهیم علیه السلام از این‌که فرمود: «لَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ» (انعام: ۷۶)، همین بوده که به قوم خود بفهماند، چیزی که برای آدمی باقی نمی‌ماند و از انسان غایب می‌شود، لیاقت این را ندارد که آدمی به آن دل ببندد و آن را دوست بدارد (همان، ج ۷، ص ۱۸۵).

نعمت‌های موجود در دنیا و لذائذ مربوط به آن، هدف نیستند، بلکه وسیله‌ای برای زندگی محدود دنیا و اموری غیری هستند، که از چند روزه دنیا تجاوز نمی‌کند. اگر مساله زندگی مطرح نبود، این نعمت‌ها نه خلق می‌شد و نه ارزشی داشت. آنچه از هستی انسان باقی می‌ماند، همین وجودی است که چند صباحی در دنیا زندگی کرده است. این وجود، با دگرگونی‌ها و تحولاتش مسیری را از نقص به کمال طی می‌نماید. این قسمت از وجود انسان همان روحی است که از بدن نشأت گرفته و بر بدن حکم می‌راند. بدن مجموعه اجزا و قوای فعاله‌ای است که از عناصر روی زمین درست شد است. اگر غذا و شهوت نمی‌بود، وجود انسان نیز دوام نمی‌یافت. از این‌رو، لازمه فقدان غذا و سایر تمایلات، عدم وجود انسان است (همان، ج ۷، ص ۳۱۵).

انسان در حقیقت همان موجودی است که با زاد و ولد تکثیر می‌شود، می‌خورد، می‌نوشد، ازدواج می‌کند و در همه چیز تصرف می‌نماید. وی حس، خیال و تعقل می‌کند، مسرور و شادمان می‌شود، و هر چیز سازگار با طبع و میلش را به خود جلب می‌کند. خود انسان عبارت است از مجموع آنچه گفتیم، می‌باشد؛ مجموعی که برخی مقدمه برخی دیگر است. انسان بین مقدمه و ذی‌المقدمه حرکتی دوری دارد. این امور بر حسب طبیعت مقدمه کمال انسان است و با دخالت شعور و اختیارش، به کمال حقیقتش تبدیل می‌شود.

زندگی‌ای که موجود زنده آن را برای خود سعادت و راحت می‌شمارد، وقتی مایه سعادت، و

مستلزم راحتی و سرور است که بر مجرای حقیقی‌اش جریان یابد. سعادت همراه با راحتی وقتی قابل دستیابی است که آدمی به آثار واقعی آن که علم نافع و عمل صالح است، رسیده باشد، و به غیر آنچه خیر او و سودش در آن است، اشتغال نوزد. این همان زندگی است که در آن مرگ وجود ندارد؛ راحتی است که رنج همراه آن نیست؛ لذت بدون الم همان زندگی در پرتو ولایت الهی است. همان‌گونه که در آیه ۶۲ سوره یونس آمده است: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (همان، ج ۹، ص ۳۰۹).

اما کسی که به دنیا مشغول شده، زینت‌های دنیوی و مادی او را مجذوب کرده، اموال و فرزندان او را شیفته، آمال و آرزوهای کاذب او را فریب داده باشد، او در تناقض‌های قوای بدنی و تزاحم‌های لذائذ مادی گرفتار شده و با همان چیزهایی که آن‌ها را مایه سعادت خود می‌پندارد، به شدیدترین عذاب‌ها دچار می‌شود.

هرچه دنیا بیشتر به کسی روی آورد، و از مال و قدرت بیشتر برخوردارش کند، وی را به همان اندازه از عبودیت و بندگی دورتر، و به هلاکت و عذاب روح نزدیک‌تر می‌نماید. او همواره در میان لذائذ متضاد مادی و حالات سازگار و ناسازگار و شکنجه‌های روحی است. آن چیزی که افراد غافل وسعت زندگی می‌نامند، در واقع تنگی معیشت و ناگواری است. در آیه ۱۲۶ سوره طه به همین نکته اشاره شده است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (همان، ج ۹، ص ۳۰۹).

نفع شخصی منشأ اختلاف و استخدام طبیعت، حیوانات و انسان

انسان هر چیزی را جهت انتفاع استخدام می‌کند. یک سلسله از علوم و ادراکات واسطه و رابطه میان انسان و عمل در ماده می‌شود. از جمله ادراکات تصدیقی، تصدیق به این معنا است که بایستی هر چیزی را که در طریق کمال او مؤثر است، استخدام کند. به عبارت دیگر، انسان در خود می‌یابد که باید به هر طریقی که ممکن است به نفع خود و برای بقای حیاتش از موجودات دیگر استفاده کند، به هر سببی دست بزند، و به همین دلیل انسان از ماده این عالم شروع کرده، ابزاری درست می‌کند تا با آن‌ها در سایر مواد تصرف کند، و فنون مورد نیاز را کسب می‌کند (همان، ج ۲، ص ۱۱۷).

انسان برای تأمین نیازها و نفع شخصی، انواع تصرف را در طبیعت دارد. وی از گیاهان برای تأمین غذا، لباس، مسکن و سایر نیازهای خود استفاده می‌کند. انسان، در حیوانات تصرف کرده و آن‌ها را جهت تأمین نیازمندی‌های خود به کار می‌گیرد؛ از گوشت، شیر، خون، پوست، مو، پشم، کرک، و حتی

شاخ و کود آن‌ها و کار آن‌ها استفاده می‌کند. انسان به استنثار حیوانات اکتفاء ننموده، دست به استخدام همنوع خود نیز می‌زند. وی، به هر طریق ممکن، انسان‌های دیگر را به خدمت می‌گیرد و در هستی و کار آنان تا آن‌جا که ممکن باشد، تصرف می‌نماید (همان، ج ۲، ص ۱۱۷ و ۱۱۶).

فطرت انسان؛ از طرفی به استخدام و بهره‌کشی از دیگران و از طرفی به زندگی گروهی و اجتماع حکم می‌کند. این تعارض در هدایت تکوینی مانند: حس لذت از غذا است که انسان را تهییج می‌کند که بیش از حد گنجایش معده غذا بخورد، در حالی که برای سلامتی او مضر است؛ ولی عقل این دو را تعدیل و اندازه هر کدام را مشخص می‌نماید. تنافی بین دو حکم فطری در اینجا همین حکم را دارد. نفع طلبی انسان او را به اختلاف و بهره‌کشی سوق می‌دهد، در حالی که طبیعت اجتماعی او وی را به همزیستی با دیگران جهت می‌دهد. خداوند متعال با ارسال رسولان و فرستادن کتب آسمانی بین مردم حکم کرده و تنافی این دو امر فطری را حل کرده است (همان، ج ۲، ص ۱۲۵). از این‌رو، پیگیری نفع شخصی و استخدام دیگران موجب پیدایش اختلاف در جامعه می‌شود.

کارکرد دین در رفع اختلاف و تنظیم قوانین زندگی

پیگیری نفع شخصی و استخدام دیگران موجب پیدایش اختلاف در جامعه شد. برای رفع اختلاف و اختلال در زندگی جمعی، وضع قوانین به صورت دین ضرورت پیدا کرد. پیامبرانی برای این امر مبعوث شدند. همچنین برای اصلاح و تکمیل دین لازم شد عباداتی در آن تشریح شود، تا مردم از آن راه تهذیب گردند.

اختلاف‌ها در دین نیز راه یافت. مردم بر سر معارف دین و مبدأ و معاد نیز اختلاف کردند. در نتیجه، شاخه‌ها و گروه‌های متفاوت پیدا شد. به تبع اختلاف در دین، اختلاف‌های دیگر نیز به وجود آمد. دین برای حل اختلاف آمده بود؛ ولی عده‌ای از در ظلم و طغیان، دین را هم با این‌که اصول و معارفش روشن بود و حجت را بر آنان تمام کرده بود، مایه اختلاف کردند. با وجود این، دین زمینه انتخاب کمال اختیاری و سعادت و لذت پایدار را برای انسان فراهم کرده است.

هدایت تشریحی به سمت کمال اختیاری، سعادت و لذت پایدار

علامه طباطبائی، همان‌گونه که بیان شد، بین سه نوع لذت مادی، فکری مطابق با فطرت، و فکری موافق هواهای نفسانی و مخالف فطرت تفکیک می‌نماید. لذت مادی مانند لذت غذا خوردن و معاشرت است. لذت فکری مطابق فطرت، لذتی است که زندگی دنیوی انسان را اصلاح می‌کند و نسبت به

آخرت انسان زبانی وارد نمی‌کند. لذت فکری موافق با هواهای نفسانی نیز لذتی است که موجب شقاوت در آخرت است. این لذت، عبادت را تباه و زندگی پاکیزه را فاسد می‌کند. این نوع لذت لذتی است که فطرت ساده و سالم مخالف آن است. هدایت تشریحی مطابق با فطرت است. احکام ناشی از فطرت ممکن نیست با اصل فطرت ناسازگار باشد. اگر تشریح با فطرت مخالف باشد و سعادت انسان را تأمین نکند، ریشه در فطرت ندارد، بلکه به وسوسه‌های شیطانی بازمی‌گردد. این لذت همان است که خداوند متعال آن را به شیطان نسبت می‌دهد (همان، ج ۷، ص ۳۱۸-۳۱۵).

علامه طباطبائی، فطری بودن تمامی انواع لذت و همراه بودن آن با هدایت بشر را نمی‌پذیرد. به نظر ایشان، معقول نیست خداوند متعال در مرحله تکوین میل به اطاعت و نیکی را جزء سرشت انسانی قرار داده باشد و همزمان در مرحله تشریح خودش بدون واسطه امر به معصیت کند. به عبارت دیگر، ممکن نیست خداوند متعال از یک سو، به صورت هم‌زمان به ایمان و کفر و اطاعت و معصیت دعوت کند؛ و از سوی دیگر، دین را مایه قوام جامعه بشری و فطری معرفی نماید. نمی‌توان محرک‌های موافق با هوای نفس و مخالف با احکام شریعت را به فطرت سالم و سرشت خدایی بشر و خداوند متعال نسبت داد. خداوند در آیه ۲۸ سوره اعراف می‌فرماید: «وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ» (همان، ص ۳۱۶-۳۱۵).

آدمی در بقای شخصیت و نوعش به حسب طبیعت، سعادت و شقاوتی دارد. این سعادت و شقاوت منوط به رفتار طبیعی او، یعنی خوردن، آشامیدن و معاشرت او است. این رفتار طبیعی به وسیله لذائذی که در آن قرار داده شده، آرایش یافته است. لذت‌هایی که جنبه مقدمیت دارد، به حسب طبیعت آدمی و خارج از اختیار او است. وقتی انسان با فعل اختیاری خود طلب کمال می‌کند، و شعور و اراده خود را به کار می‌اندازد، موجودی می‌شود که دیگر کمالش منحصر در لذائذ طبیعی نیست، بلکه همان چیزی است که با شعور و اراده خود انتخاب کرده است. آنچه خارج از شعور و مشیت او است، گرچه نوعی کمال طبیعی است، ولی کمال او شمرده نمی‌شود. همچنین عکس آن نقص خود او شمرده نمی‌شود، هر چند که نقص طبیعی هست، هم‌چنان که خود را می‌بینیم که از تصور لذت، لذت می‌بریم، گرچه در خارج ذهن وجود نداشته باشد. برای مثال مریض با اینکه بهبودی ندارد، اما از تصور بهبودی لذت می‌برد، پس همین لذائذ مقدمی است که کمال حقیقی انسان می‌شود.

خدا به وسیله دین خود، عده‌ای را به سوی حق هدایت کرد، و حق را که در آن اختلاف می‌کردند، روشن ساخت، و خدا هر کس را بخواهد به سوی صراط مستقیم هدایت می‌کند (احزاب: ۴). دین الهی

یگانه عاملی است که زندگی بشر را اصلاح می‌کند، چون فطرت را با فطرت اصلاح می‌کند، و قوای مختلف فطرت را در هنگام طغیان تعدیل نموده، برای انسان رشته سعادت زندگی در دنیا و آخرتش را منظم و راه مادیت و معنویتش را هموار می‌نماید.

رفتارهای انسان با اعتقاد او نسبت به حقیقت عالم و انسان و ارتباط میان آنها مرتبط است. جهان‌بینی و انسان‌شناسی متفاوت، سنت و رفتار متفاوت می‌سازد. فردی که برای ماورای ماده وجودی قائل نیست، هستی را منحصر در همین عالم ماده و پیدایشش را تصادفی می‌داند، و انسان را موجودی مادی محض، که هستی‌اش در فاصله بین تولد و مرگ خلاصه می‌شود، می‌پندارد، برای خود سعادت به جز سعادت مادی، و در رفتار و فعالیت‌هایش هدفی به جز رسیدن به مزایای مادی دنبال نمی‌کند. وی به جز لذت‌بردن از کالای دنیا و رسیدن به لذت مادی، یا لذتی که منتهی به مادیات می‌شود، هدفی ندارد. در نظر او، مهلت فرد برای کامرانی محدود به زمانی است که در این دنیا زندگی می‌کند، و بعد از مردن همه چیز تمام می‌شود. رفتار چنین فردی متفاوت از رفتار انسانی است که به مبدأ و معاد اعتقاد دارد (همان، ج ۱۹، ص ۲۷۰).

کسی که پیدایش و بقای عالم را مستند به نیرویی ما فوق عالم و منزّه از ماده می‌داند و به دنیای آخرت اعتقاد دارد، در فعالیت‌های خود سعادت دنیا و آخرت را دنبال می‌کند. از آنجا که بیش از این چنین فردی متفاوت از انسان منکر مبدأ و معاد است، رفتار، سنت‌ها و اهداف وی نیز متمایز است. باورمندان به مبدأ و معاد، چون برای خود زندگی جاوید و ابدی قائلند، زیاده‌روی در اشتغال به دنیای فانی را مجاز نمی‌دانند. آنان معتقدند که باید وسیله زندگی عالم آخرت را فراهم ساخت و خود را برای ملاقات پروردگار آماده نمود.

از آنجایی که انسان به حسب طبع مادی‌اش رهین ماده و همه زد و بندش در اسباب ظاهری مادی است، همیشه از اسباب مادی استفاده کرده و با آن‌ها سروکار دارد. وی زندگی دنیا را اصیل قلمداد می‌کند؛ هدف نهایی‌اش تأمین نیازهای مادی دنیوی است، و در نتیجه، وی رسیدن به دنیا را مایه سعادت خود می‌داند و برای آن تلاش می‌کند. چنین انسانی، نفع فانی دنیا را نفع مطلق جلوه می‌کند، و آنچه را دوست ندارد، شر و ضرر می‌پندارد.

دنیا طلبان عمری را با همین پندارهای خلاف واقع بسر می‌برند، و از ورای این زندگی خبری ندارند، ولی معتقدین به کتاب و قیامت، اگر هم بر طبق دسته اول عمل کنند، اعتراف دارند که حقیقت خلاف آن است، و همیشه بین قول و فعلشان ناهماهنگی هست.

اسلام بشر را به عقاید و دستورهایی که از فطرت خود بشر سرچشمه می‌گیرد، دعوت می‌کند

(روم: ۳۰). فطرت در مرحله علم و اعتقاد، جز به علم و عملی که با فطرت سازگار باشد و کمال واقعی و سعادت حقیقی اش را تأمین نماید، دعوت نمی‌کند. اعتقادات مرتبط با مبدأ و معاد، و عقائد فرعی، علوم و اعمالی را به گونه‌ای هدایت می‌کند که به سعادت انسان منتهی شود (همان، ج ۱۹، ص ۲۷۲).

این علم و قدرت جدید، مؤمن را آماده می‌سازد تا اشیاء را بر آنچه که هستند، ببینند، و اشیاء را به دو قسم حق و باقی، و دیگری باطل و فانی تقسیم کند. مؤمن زمانی که این دو را از هم متمایز دید، از صمیم قلب از باطل فانی که همان زندگی مادی دنیا و نقش و نگارهای فریبنده می‌باشد، اعراض می‌نماید. او فقط از خدا طلب عزت می‌نماید. وقتی انسان عزتش از خدا شد، شیطان با وسوسه‌هایش، و نفس اماره با هوی و هوسهایش، و دنیا با فریبندگی‌هایش نمی‌تواند او را ذلیل و خوار کند؛ چنین انسانی با چشم بصیرتی که یافته، بطلان متاع دنیا و فانی نعمت‌های آن را می‌بیند.

دل‌های معتقدان به مبدأ و معاد، متعلق و مربوط به پروردگار حقیقی‌شان است؛ همان پروردگاری که با کلمات خود هر حقی را احقاق می‌کند. آنان جز پروردگار را نمی‌خواهند، جز تقرب به او را دوست ندارند، و جز از سخط و دوری او نمی‌هراسند. چنین افرادی، برای خود زندگی ظاهر و دائمی سراغ دارند که کسی جز رب غفور و ودود، تدبیر کننده آن زندگی نیست. آنان، در طول مسیر چنین زندگی‌ای، جز زیبایی نمی‌بینند. از دریچه دید آنان، هرچه را که خدا آفریده زیباست و جز معصیت چیز دیگری زشت نیست (همان، ج ۱۹، ص ۲۷۲).

قرآن به حق هدایت می‌کند (احقاف: ۳۰). حق، عبارت از رأی و اعتقاد ملازم با رشد و مطابق با واقع است. حق همان حکمت است، چون حکمت عبارت است از رأی و عقیده‌ای که در صدقش محکم باشد، و کذبی مخلوط به آن نباشد، و نفعش هم محکم باشد، یعنی ضرری در پی نداشته باشد. بعضی از مردم معتقدند زندگی مادی اصالت دارد و نفع شخصی مادی هدف نهایی است، حتی برخی می‌گویند: «مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا»؛ ما جز این زندگی مادی، زندگانی دیگری نداریم (جاثیه: ۲۴). قرآن در پاسخ به این ادعا می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَعِبْءٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»؛ و این زندگی دنیا چیزی جز لهو و بازی نیست؛ زندگی اصلی و حقیقی خانه آخرت است (عنکبوت: ۶۴). برخی خود را در انجام تصمیم مستقل می‌دانند و تصور می‌کنند که می‌توانند هرچه بخواهند را انجام دهند. قرآن اعتقاد این گروه را نیز باطل می‌داند: «وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ»؛ و نمی‌خواهند مگر آن که خدا خواسته باشد (انسان: ۳۰). گروهی نیز معتقدند نیروی‌شان از خودشان است. خداوند متعال این ادعا را نیز درست نمی‌داند و در پاسخ می‌فرماید: «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا»؛ نیرو همه‌اش از خداست (بقره: ۱۶۵). برخی نیز معتقدند عزتشان تنها با داشتن مال، و فرزند حاصل می‌شود. قرآن مجید، این

پندار را نیز باطل دانسته و می‌فرماید: «أَيُّتَعُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ آیا عزت را از پیش خود طلب می‌کنند؟ عزت همه‌اش از آن خداست (نساء: ۱۳۹). همچنین خداوند می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»؛ عزت تنها از آن خدا، رسول او و مؤمنین است (منافقون: ۸).

این معارف و مانند آن معارف و علمی است که زندگی دنیا خلاف آن را در ذهن تصویر می‌کند، و همان خلاف را آن چنان زینت می‌بخشد که فرد آن را حقیقت می‌پندارد. خدای متعال به دنبال ساختن انسان بهره‌مند از زندگی است که به دنبالش مرگ نیست، و تا ابد پایدار است (همان، ج ۱۹، ص ۲۷۲؛ با استناد به آیات: انفال: ۲۴ و انعام: ۱۲۲).

سعادت و لذت بادوام

اگر خدای سبحان، انسان را بقایای جاودانه دهد، سعادتش همان لذت‌هایی است که در دنیا می‌خواست؛ شقاوتش نیز همان چیزهایی است که در دنیا نمی‌خواست؛ حال چه لذت طبیعی و مقدمی و یا حقیقی و اصلی باشد (همان، ج ۱۹، ص ۲۷۰). بنابراین، سعادت انسان در آخرت به همین است که به لذت‌های دنیایی مانند خوردن، نوشیدن و لذت‌های جنسی که در دنیا می‌خواست و لذت‌هایی که در دنیا قادر به تصورش نبود و در عقلش نمی‌گنجید، برسد: «لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ» (نحل: ۳۱).

زندگی آخرت، جاودانه، ابدی و همراه با سعادت است و به همین دلیل بهتر و بادوام است (همان، ج ۱۶، ص ۶۲). این زندگی جدید مختص به مومنین است. گرچه چنین زندگی‌ای، غیر از زندگی قدیم مشترک میان مومن و کافر است، ولی جدای از آن نیست. تفاوت این دو نوع زندگی، در مرتبه و درجه است (همان، ج ۱۲، ص ۳۴۳).

وعده خداوند به بندگانش حق است: «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ» (مائده: ۹)؛ «أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (یونس: ۵۵). خداوند مومنی را که عمل صالح انجام داده با زندگی جدید، یعنی حیات طیبه، تکریم می‌کند (همان، ج ۱۲، ص ۳۴۲). بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده [چون باغی است که] در آن نهرهای آبی است که [رنگ، بو و طعمش] برنگشته است: «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ؛ و جوی‌هایی از شیری که مزه‌اش دگرگون نشود: «وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ»، و رودهایی از باده‌ای که برای نوشندگان لذتی است: «وَأَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ»، و جویبارهایی از انگبین ناب: «وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى»، و در آنجا از هر گونه میوه برای آنان [فراهم] است: «وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ». و [از همه بالاتر] آمرزش پروردگار آنهاست. [آیا چنین کسی در

چنین باغی دل‌انگیز] مانند کسی است که جاودانه در آتش است و آبی جوشان به خوردشان داده می‌شود [تا] روده‌هایشان را از هم فرو پاشد (محمد: ۱۵).

در آیه ۷۱ سوره زحرف، از آنچه مورد علاقه نفس است به شهوت و اشتها و از آنچه با چشم ارتباط دارد، به لذت تعبیر شده است: «وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (زخرف: ۷۱). لذا لذت نفسانی نزد ما انسان‌ها، منحصر در این دو قسم است. ممکن است لذت‌های روحی و عقلی را هم در لذت چشم گنجانند، چون التذاذ روحی جزء رویت قلب شمرده می‌شود (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۲). خدای سبحان در جمله فوق تمامی نعمت‌های بهشتی را در عبارتی کوتاه آورده است. اگر تمامی خلائق جمع شوند و بخواهند انواع نعمت‌های بهشتی را توصیف کنند، نمی‌توانند وصفی پیدا کنند، که در این عبارت کوتاه نباشد و دو صفت فوق شاملش نباشد (همان، ج ۱۸، ص ۱۲۲).

انسانی که در نفس خود نور، کمال، قوت، عزت، لذت و سروری را یافته، مستغرق در حیاتی دائمی و زوال‌ناپذیر است؛ از نعمتی باقی و فنا‌ناپذیر، لذتی خالص از الم و کدورت، و خیر و سعادت غیر مشوب به شقاوت برخوردار است. چنین آثاری تنها بر زندگی حقیقی مترتب می‌شود؛ زندگی‌ای که مختص مردم با ایمان و دارای عمل صالح است. این زندگی جدید و اختصاصی، جدای از زندگی سابق که همه در آن مشترکند، نیست. این زندگی، همان زندگی است و تنها در مرتبه با آن اختلاف دارد. کسی که دارای آن چنان زندگی است، دو نوع زندگی ندارد؛ بلکه زندگی قوی‌تر و دارای آثار بیشتر است. هم چنان که روح قدسی که خدای عزوجل آن را مخصوص انبیاء دانسته، زندگی سومی نیست، بلکه درجه سوم از زندگی است؛ زندگی آنان درجه بالاتری دارد.

نتیجه‌گیری

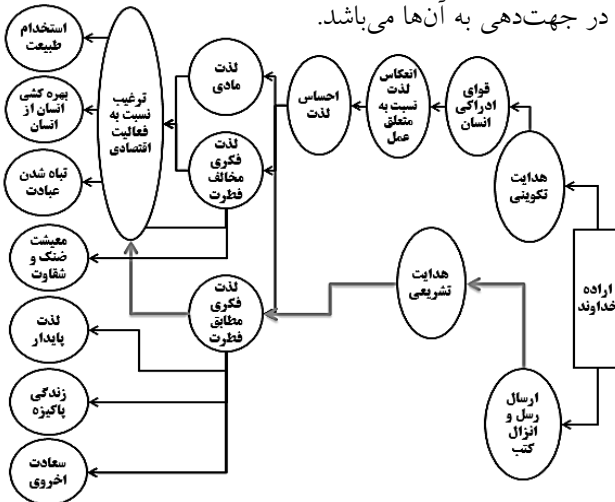
اقتصاد کلاسیک، انسان اقتصادی را انسانی خودخواه، مادی‌گرا، لذت‌طلب و به دنبال بیشینه‌سازی نفع مادی شخصی قلمداد می‌کند. چنین انسانی در مقام تولیدکننده به دنبال بیشترین سود مادی شخصی و در مقام مصرف‌کننده در پی بیشینه‌سازی مطلوبیت؛ یعنی لذت مادی محض، است. نفع مادی شخصی ملاک رجحان و انتخاب چنین انسانی است.

از دیدگاه علامه طباطبائی، روح که هویت اصلی انسان را تشکیل می‌دهد از بین رفتنی و مستهلک شدنی نیست. انسان با هدایت تکوینی با داشتن قوه ادراک و تسخیر موجودات می‌تواند علوم طبقه‌بندی شده‌ای برای تصرف در اشیاء و فعالیت اقتصادی بدست آورد. در نتیجه، انسان از سایر موجودات عالم

و حتی سایر انسان‌ها برای حفظ وجود و بقای خود استفاده می‌نماید. از نظر ایشان، نفع شخصی و لذت و الم فطری، منطق فعالیت انسان اقتصادی را شکل می‌دهد. این لذت‌ها، عمل و متعلقات عمل انسان را در نظر انسان زینت می‌دهد. خداوند به وسیله همین لذایذ، آدمی را تسخیر کرده است. این لذت است که سبب انجام افعال می‌شود. با تحقق آن‌ها اهداف الهی و تکوینی مانند بقای شخص و دوام نسل محقق می‌شود. اگر در خوردن، آشامیدن و معاشرت لذتی نبود، انسان حاضر نمی‌شد برای رسیدن به آن، این همه رنج و زحمت بدنی و نامالیقات روحی را تحمل کند و در نتیجه نظام زندگی مختل می‌شد، نوع بشر منقرض می‌گشت و فلسفه تکوین باطل و لغو می‌شد.

به نظر علامه طباطبائی، ما با سه نوع لذت مادی، فکری مطابق با فطرت و فکری مخالف فطرت و موافق هواهای نفسانی مواجه‌ایم. نوع اول و دوم هماهنگ با فطرت و سازگار با هدایت تشریحی است؛ اما نوع سوم منشأ استخدام انسان‌ها توسط یکدیگر و موجب اختلاف است. انبیاء و اولیاء الهی به همراه کتب آسمانی آمده‌اند تا انسان را به سمت لذت با دوام سوق دهند؛ لذتی که مطابق با فطرت است. هدایت تکوینی الهی همراه با هدایت تشریحی در جهت‌دهی انسان به کمال حقیقی و سعادت یا لذت بادوام هماهنگ است.

شکل زیر به صورت خلاصه منطق فعالیت اقتصادی از دیدگاه علامه طباطبائی را نشان می‌دهد. همان‌گونه که در شکل نمایش داده شده، منطق مورد اشاره ایشان تفاوتی اساسی با منطق مورد قبول در اقتصاد کلاسیک دارد. این اختلاف تا حدود زیادی وابسته به تحلیل متفاوت از انواع لذت و نقش هدایت تشریحی دین در جهت‌دهی به آن‌ها می‌باشد.



شکل ۱: منطق فعالیت اقتصادی از نگاه علامه طباطبائی

منابع

- انصاری، محمدجعفر و همکاران، ۱۳۷۸، *درآمدی به مبانی اقتصاد خرد با نگرش اسلامی*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بدن، لوئی، ۱۳۵۶، *تاریخ عقاید اقتصادی*، ترجمه هوشنگ نهاوندی، تهران، مروارید.
- تامز، لورنس، ۱۳۸۴، *روانشناسی اخلاق*، در کتاب: *جستارهایی در روانشناسی اخلاق*، ترجمه منصور نصیری، قم، نشر معارف.
- توتونچیان، ایرج، ۱۳۶۳، *تئوری تقاضا و تحلیل اقتصادی انفاق*، تهران، مرکز اطلاعات فنی ایران.
- جابری، علی، ۱۳۸۸، *تحلیل و بررسی علم اقتصاد متعارف و علم اقتصاد اسلامی*، پایان‌نامه دکترای اقتصاد، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- جمعی از نویسندگان، ۱۳۷۵، *مباحثی در اقتصاد خرد نگرش اسلامی*، ترجمه حسین صادقی، تهران، موسسه تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس.
- حسینی، سیدرضا، ۱۳۷۹، *الگوی تخصیص درآمد و رفتار مصرف کننده مسلمان*، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- حسینی، سیدرضا، ۱۳۸۲، *مفروضات نظریه رفتار مصرف کننده در اقتصاد اسلامی*، *اقتصاد اسلامی*، ش ۹، ص ۲۷-۵۰.
- دادگر، یدالله، ۱۳۷۸، *نگرشی بر اقتصاد اسلامی*، معرفت‌ها، ارزش‌ها و روش‌ها، تهران، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
- رجایی، سیدمحمدکاظم، ۱۳۹۱، *اقتصاد خرد (با نگاهی به مباحث اسلامی)*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- صدر، سیدکاظم، ۱۳۷۴، *اقتصاد صدر اسلام*، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
- طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- عزتی، مرتضی، ۱۳۷۸، *ایمان، عقلانیت و رضایت خاطر*، تهران: مرکز پژوهش‌های اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس.
- عزتی، مرتضی، ۱۳۸۲، «اثر ایمان مذهبی بر رفتار مصرف کننده»، *اقتصاد اسلامی*، ش ۱۱، ص ۹۸-۷۳.
- هادوی‌نیا، علی‌اصغر، ۱۳۸۳، *انسان اقتصادی از دیدگاه اسلام*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- Bentham, Jeremy, 1781 [1823], *An Introduction to the Principles of Morals and Legislation*, PDF on Web .